به مناسبت هشتم ربیع الاول سالروز شهادت امام حسن عسکری (ع)

«انس با خدا» و نشانه آن

■ علی جواهر دهی

برای هر چیزی نشانه ای است. دانستن نشانه ها به آدمی کمک می کند تا تحلیل درستی از وضعیت خود و دیگران نسبت به امور داشته باشد. در امور باطنی و غیبی، نشانه ها اهمیت بیشتری پیدا می کند؛ چرا شاید بتوان گفت که نشانه ها تنها راه شناخت امر باطنی و غیبی است. یکی از مهمترین امور در زندگی یک مومن، آگاهی از میزان انس با خداست؛ زیرا هر چه انسان با خدا انس بیشتری داشته باشد، در مسیر کمالی گام های بلندتری برداشته است. نویسنده با مراجعه به آموزه های امام حسن عسکری (ع) بر آن است تا یکی از مهم‌ترین نشانه های انس مومن با خدا را تبیین کند و به برخی از پرسش ها و شبهات پاسخ دهد.

مراتب قرب الهی

یکی از مهمترین ویژگی های مومن آن است که به خدا تقرب جوید و آهنگ او کند؛ زیرا خداوند را کمال مطلقی می داند که با تقرب به او می‌تواند از تمامی نواقص و عیوبی که در ذات خود می یابد، رها شود. انسان وقتی به خود نگاه می کند، فقر را در تمام ذات خود می یابد و در مقابل، کمال مطلقی را می یابد که غنای مطلق است و غنای او حمید و پسندیده است بگونه ای که دوست دارد که همه با اتصال به او، در مقام احمد، محمد، محمود در آیند و به شکلی آنان نیز حمید شوند.(فاطر، آیه ۱۵)

از آیات قرآنی از جمله آیه ۶ سوره انشقاق به دست می آید که حرکت به سوی خدا یک حرکت طبیعی در جوهر ذات انسان است و آدمی تا به لقای خدا نرسد دست از تلاش و کوشش بر نمی دارد. البته ممکن است که انسان در شناخت مصداق و تطبیق آن، خطا و اشتباه کند، ولی کمال‌جویی و کمال خواهی و رهایی از نقص در طبیعت اوست.

انسان های مومن ،هم در شناخت مصداق و هم تطبیق آن به درستی و راستی می روند و این گونه است که در صراط مستقیم و بزرگراهی قرار می گیرند که آنان را به کمال مطلق و غنای حمید می رساند. این راه همان راه عبودیت است(ذاریات، آیه ۵۶) که با ربانی شدن آدمی (آل عمران، آیه ۷۹) پایان می یابد و انسان ،خلیفه خدا می شود و مانند او عمل می کند هر چند که این غنای کمالی ستوده شده، ذاتی ازلی نیست، ولی ابدی است.

انسان با عبودیت تلاش می کند که به خدا نزدیک شود، چنانکه خداوند به او نزدیک است به طوری که از رگ های گردن انسان به خودش نزدیک‌تر است(ق ، آیه ۱۶)، اما انسان ها بسیار از او دور هستند مگرآنکه با عبادت و عبودیت خالصانه ،رنگ خدایی گرفته و ربانی شوند.(بقره، آیه ۱۳۸)

انس با خدا با گریز از تعلقات

انسان برای اینکه قرب مطلق کمالی به خدا پیدا کند، باید از هر چیزی که رنگ تعلق به غیر خدا را نشان می دهد رهایی یابد. از این روخداوند در آیه ۵۰ سوره ذاریات می فرماید: فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ؛ پس به سوی خدا بگریزید، به درستی که من برای شما از او بیم دهنده روشنی هستم.

خداوند در این آیه تنها بیان می کند که به کجا و به سمت و سوی چه چیزی باید فرار کنیم ، اما بیان نمی کند که باید از چه چیزی فرار کنیم و از چه چیزی باید بیمناک باشیم؟ در پاسخ به این پرسش می توان گفت که باید از همه چیز بیمناک بود و از همه چیز غیر از خدا گریخت؛ زیرا هر چیزی غیر از خدا، دامی بیش نیست. در حقیقت وقتی انسان می گوید :«لا اله الا الله» باید این قول و ایمان خویش را در عمل نیز نشان دهد. پس نفی هر چیزی غیر از خدا گام نخست است تا بتواند الله را به عنوان مقصد و مقصود خود بشناسد و به آن سمت برود. در حقیقت انسان باید نشان دهد که غیر از خدا کسی را به عنوان معبود و مقصود نمی شناسد. این کار نیز تنها با نفی هر گونه تعلقی، شدنی است. به قول حافظ :

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

کسی که با خدا انس می گیرد و او را مانوس خویش قرار می دهد نمی تواند با غیر خدا انس و الفتی داشته باشد. بلکه از غیر خدا وحشت داشته و گریزان است.

وحشت از توده های مردم(غافل) نشانه ای از انس با خدا

امام حسن عسکری(ع) در بیان نشانه های انس با خدا می فرماید: «مَنْ آنَسَ بِاللَّهِ إِسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ؛ کسی که با خدا مأنوس باشد، از مردم گریزان گردد.(مسند الامام العسکری، ص۲۸۷)

وحشت به معنای گریزان بودن است. حیوانات غیر اهلی و غیر مانوس با انسان را وحشی و جمع آن را وحوش می گویند، زیرا با انسان انسی نداشته و در برابرش ظاهر نمی شوند. در حقیقت نقیض و ضد انس را وحشت می‌گویند. برای شناخت وحشت می بایست انس را شناخت. ماده «انس» در مقابل استیحاش است.(آلاء الرحمن، ج ۲، ص ۱۵(

امام حسن عسکری (ع) افزون بر اینکه به اهمیت انس با خدا اشاره دارد، در روایت فوق به یکی از مهمترین نشانه های آن نیز اشاره می کند و می فرماید که وقتی انسان با خدا انس گرفت و با او مانوس شد از مردم(ناس) وحشت می کند و خود را با آنان نشان نمی دهد و در میان مردم ظهوری ندارد.

در این عبارت سخن از «ناس» است. واژه ناس به معنای توده های مردم است. به این معنا که وقتی کسی با خدا مانوس شد در میان توده های مردم کمتر می رود و یا اصلا نمی رود و از آنان وحشت دارد؛ زیرا توده های مردم، به کارهای دنیا مشغول هستند و در اندیشه زندگی دنیوی بوده و بسیاری از کارهای لغو و لهو را انجام می دهند که از نظر کسی که با خدا انس گرفته اینها لعب و بازی کودکانه است که می بایست به سبب بیهودگی ترک شود؛ زیرا کسی که با خدا مانوس می شود، هر آن چیزی که او را از خدا دور کند و مشغول سازد را نمی پسندد و آن را امری لهو و لغو و لعب می داند. دنیا گرایی و سرگرم شدن به امور دنیوی را دوست نمی دارد و زندگی دنیوی را جز ابزار و وسیله نمی شناسد و به همین میزان به آن توجه می کند و دلبسته به آن نمی شود.(انعام، آیه ۳۲)

***اگر کسی به دنیا انس گرفته و از آن وحشت نداشته باشد، به همان میزان از آخرت و خدا دور شده و گریزان است. اما اگر به خدا انس گرفته و با او مانوس باشد به همان میزان از دنیا و دنیاگرایان وحشت دارد.**

اکثر توده های مردم به مجالس باطل، صرف اوقات خود در لهو و لعب، تفریحات سالم و ناسالم، غفلت و جهالت، کارهای حرام و غیبت و مانند آن گرایش دارند. از این رو افرادی که با خداوند مانوس شده اند، از این امور و اهل آن دوری می کنند و گریزان هستند. (نگاه کنید: نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة، علامه محمودی، ج ۸ ص ۱۰۷)

ناگفته نماند که واژه انسان به قولی از واژه انس گرفته شده است؛ زیرا انسان به طور طبیعی با هر چیزی انس و خو گرفته و الفت پیدا می کند. از این رو با انواع محیط زیست های جغرافیایی و آب و هوایی و موجودات هستی خود را مطابقت می دهد. این انس گیری طبیعی انسان با هر چیزی موجب می شود که به سادگی با اموری خو گرفته و بدان عادت کرده و آن را طبیعت ثانوی خود قرار دهد. اگر انسان، هوشیار و بیدار نباشد، دنیا و هواهای نفسانی و لذت های دنیوی او را به خود مشغول کرده و از خدا دور می سازد. در حالی که دنیا و هر آنچه در آن است، همانند گذرگاهی برای بشر است که باید از آن پل بگذرد و در آن خانه نکرده و بدان انس نگیرد؛ بلکه باید همیشه به سمت خدا توجه داشته باشد و آخرت و خدا را مقصود و مقصد خود قرار دهد.

پس اگر کسی به دنیا انس گرفته و از آن وحشت نداشته باشد، به همان میزان از آخرت و خدا دور شده و گریزان است. اما اگر به خدا انس گرفته و با او مانوس باشد به همان میزان از دنیا و دنیاگرایان وحشت دارد. از آنجایی که توده های مردم گرایش به دنیا دارند و با آن مانوس شده و از خدا وحشت دارند، انسانی که با خدا مانوس شده نمی تواند نسبت به چنین افرادی مانوس باشد و الفتی داشته باشد، بلکه از آنان گریزان است؛ چرا که می ترسد دچار غفلت شود.

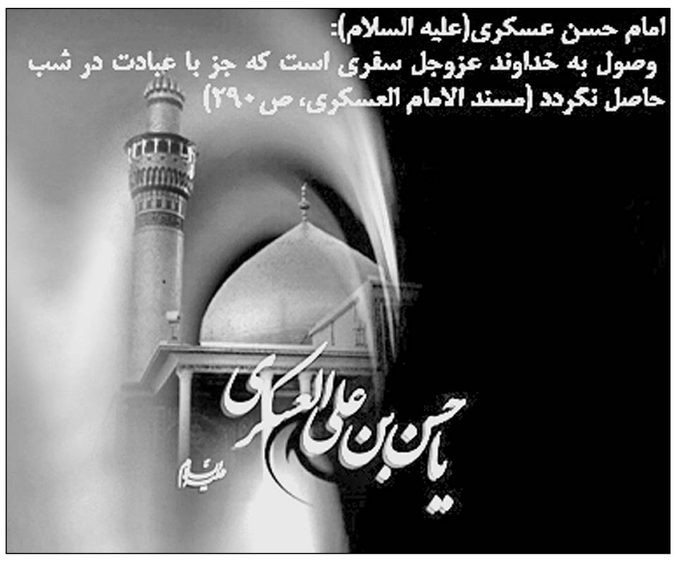

در روایات بسیاری این معنا بیان شده که باید از مردمان غافل ودنیازده عزلت گرفت. علامه نراقی در جامع السعادات عزلت را این گونه تعریف می‌کند: اعلم من بلغ مقام الانس غلب علی قلبه حب الخلوه والعزله عن الناس لان المخالطه مع الناس تشغل القلب عن التوجه التام الی الله؛ بدان کسی که به مقام انس رسیده باشد بر دلش دوستی خلوت و عزلت از مردم چیره می‌شود؛ زیرا اختلاط و مصاحبت با مردم را عامل مشغول شدن قلب از توجه تمام به خدا می داند.

چنین شخصی می خواهد با عزلت و گریز از مردم قلب خود را به خدا مشغول کرده و آن را مسکن خدا قرار دهد؛ زیرا امام صادق (ع) می فرماید: القلب حرم الله ولاتسکن حرم الله غیرالله؛ قلب حرم خداوند متعال است پس در حرم او غیر اورا ساکن مکن.(جامع الاخبار، ص ۵۱۸)

عزلت از چه کسانی؟

از نظر آموزه های قرآنی و روایی انسان باید از دو گروه عزلت گیرد و از آنان وحشت داشته و گریزان باشد: ۱. عزلت و گوشه گیری از شهری که انسان در آن شهر یا مملکتی که در آن مملکت قدرت بر حفظ دین خود را ندارد ، که از این عزلت و گوشه گیری در آیات و روایات تعبیر به مهاجرت شده و قرآن مجید در بسیاری از آیات به این نحو عزلت امر مؤکد و دستور واجب دارد .

***از نظر آموزه های قرآنی و روایی انسان باید از دو گروه گریزان باشد: ۱. عزلت از شهری که انسان در آن شهر یا مملکتی که در آن مملکت قدرت بر حفظ دین خود را ندارد ، که از این گوشه گیری تعبیر به مهاجرت شده ۲ـ کناره جویی از گروهی که غرق در انواع معاصی و گناهانند و انسان از هدایت آنان به تمام معنی ناامید شده و ادامه معاشرت با آنان ، ممکن است اثر سوئی بر حال و اخلاق و اعمال و ایمان بگذارد .**

۲ـ کناره جوئی و عزلت از گروهی که غرق در انواع معاصی و گناهانند و انسان از هدایت آنان به تمام معنی ناامید شده و ادامه معاشرت با آنان، ممکن است اثر سوئی بر حال و اخلاق و اعمال و ایمان انسان بگذارد که بدون تردید روایت حضرت صادق در فصل بیست و چهارم کتاب عظیم «مصباح الشریعه» بیشتر ناظر به این مورد است.

کناره گیری و عزلت از تبهکاران و فاسدانی که امید هدایت آنان به هیچ وجه نمی رود و اختلاط انسان با آنان باعث دور ماندن از خیر دنیا و آخرت است و چنین عزلتی اگر در جوامع اسلامی به وسیله خوبان امت نسبت به بدان و بدکاران صورت بگیرد ، میدان عصیان و گناه از آنان گرفته می شود و قدرت بر معصیت کردن و تجاوز از آنان سلب می شود ، چنانچه بنا به نقل قرآن در سوره توبه ، رسول گرامی اسلام و مسلمانان با عزلت از سه متخلف ، باعث ادب و تربیت و توبه و بازگشت آنان به حق شدند .

انس مانوس به خدا با علما و اولیا

به همان میزان که انسان انس گرفته با خدا ،از توده های مردم وحشت داشته و گریزان است، به همان میزان نسبت به اهل علم و اولیای الهی مانوس است؛ زیرا علما از خداوند خشیت داشته و همواره به یاد او و به سمت او می روند.(فاطر ، آیه ۲۸)

کسانی که اهل انس با خدایند، با دیگر اهل انس الهی مانوس هستند و مجالس ذکر ایشان همواره برقرار است. از این رو پیوسته به نزد علما و اولیا می روند و با آنان نشست و برخاست دارند، هر چند که گروهی اندک و قلیل باشند. داستان ایشان همانند اصحاب کهف است که با گروه ایمانی اندک خود درغار خود جمع می شوند و به ذکر الهی مشغول می شوند.

اهل انس با خدا برای انس بیشتر با خدا به اعتزال رو می آورند تا از توده های مردم کناره گیرند و خودسازی کنند و در کهف تنهایی خود در کنار خدا به مناجات با او بپردازند و خود را با او دل مشغول و دل خوش دارند.(کهف، آیه ۱۶)

انس گرفتگان با خدا همواره در انتظار لقای الهی هستند و برای دیدار خداوند لحظه شماری می کنند. آنان در انتظار اوقات نماز هستند تا با خدایشان مناجات کنند. در این کار سرعت می ورزند و در انجام آن بر یک دیگر سبقت می گیرند. (حدید، آیه ۲۱؛ آل عمران، آیات ۱۱۴ و ۱۳۳؛ انبیاء، آیه ۹۰؛ مومنون، آیه ۶۱) عجله در هر کاری اگر بد باشد در کار خیر چون لقای الهی و مناجات با او شتاب می ورزند و می خواهند حتی پیش از موعد به لقای الهی برسند. از این رو موسی وار از توده مردم و حتی هفتاد عالم برگزیده قوم، جدا شده و با عجله به سمت خدا می روند تا لقای را در یابند و مناجاتی کنند؛ زیرا خواهان رضایت خداوندی به سرعت و سبقت هستند.(طه ، آیات ۸۳ و ۸۴)

از سوی دیگر با توده های غافل مردم ،قطع ارتباط کامل نمی کنند وبا همان افکار و روحیه الهی وانس با خدا به روشنگری وبیدار کردن مردمان غافل و وابسته به دنیا می پردازند و به تبلیغ رسالت خدائی اقدام می کنند: الذین یبلغون رسالات الله و...(احزاب /۳۹)

بوی تعفن گناه و راه درمان آن

■ علیرضا حکمت‌خواه

هر گناهی آثاری دارد که اگر چشم برزخی و بصیرت داشتیم، آثار آن را می‌دیدیم. از جمله این آثار می‌توان به بوی متعفن و بد گناهان اشاره کرد که مومنانی را فراری می‌دهد که دارای حس بویایی قوی شهودی هستند. البته حتی مومنان عادی یک نوع اشمئزاز و بیزاری را در خود نسبت به گناهکار می‌یابند هر چند که علت آن را نمی‌فهمند. انسان گناهکار برای این که از آثار گناه به ویژه بوی بد و تعفن شدید آن در امان بماند، می‌تواند استغفار کند و این گونه خودش را خوشبو نماید. نویسنده در مطلب حاضر این حقیقت را تبیین کرده است.

بوی تعفن گناهان

هر چیزی در جهان آثاری دارد که برخی از آنها برای ما دیدنی و دریافتنی نیست، زیرا انسان با محدودیت‌های چندی مواجه است و نمی‌تواند همه آثار عمل خود را ببیند. انسان‌ها هر چند که از قوه عاقله قوی نسبت به دیگر آفریده‌های زمینی برخوردار هستند، ولی ابزارها از جمله حواسی که عقل در اختیار دارد تا بدان داده‌های بیرونی را دریافت و سپس تحلیل کند بسیار ضعیف و سست است. به عنوان نمونه بینائی عقاب و شاهین به مراتب بیشتر از بینائی انسان است، همچنین بویایی سگ به مراتب بیشتر از انسان است. در تشخیص رنگ‌ها و طیف‌های میلیونی آن نیز انسان از بسیاری از جانوران ضعیف‌تر است. بساوایی، شنوایی و دیگر حواس نیز این گونه است. بنابراین، نمی‌توان گفت که انسان همه آثار کار خودش را می‌تواند ببیند و یا تعقل و دریافت کند و بفهمد، زیرا ابزارهای دریافتی و منابع شناختی او محدود است.

جانوران هنگامی که غذایی را در برابر خود می‌بینند با بویایی خود می‌توانند تشخیص دهند که غذای مناسب و مطلوبی برای آنان است یا نه؟ اما انسان این گونه نیست و غذایی را می‌خورد که مناسب و مطلوب او نمی‌باشد.

خداوند در آیاتی از جمله ۱۶۸ سوره بقره، ۸۸ سوره مائده، ۶۹ سوره انفال و ۱۱۴ سوره نحل، دو شرط اساسی را برای غذای انسان بیان می‌کند که حلال و طیب بودن آن است. بنابراین شرط نخست در تغذیه سالم، حلال بودن و شرط دوم طیب و مناسب بودن آن با طبیعت بشر است. مراد از حلال بودن این است که غذا نباید از چیزی باشد که در شریعت اسلام ممنوع شده است (قاموس القرآن جلد۲ صفحه ۱۶۷) منظور از طیب بودن نیز موافق طبیعت بودن و پاکی ظاهری آن است.

البته انسان‌ها به طور طبیعی نسبت به ظاهر غذا توجه دارند و غذایی را انتخاب می‌کنند که موافق و مناسب طبع و طبیعت آنان باشد و از پاکی ظاهری و مانند آن برخوردار باشد، زیرا وقتی غذایی برخلاف سلیقه و طبع و طبیعتشان باشد یا نمی‌خورند یا پس از خوردن به دلیل آن که بدن واکنش منفی نشان می‌دهد آن را دفع می‌کنند و به درمان آسیب‌هایی می‌پردازند که غذا موجب شده است.

از آنجایی که آسیب‌ها و آفات و زیان‌های ظاهری غذا به سرعت و به سادگی قابل شناسایی و اندازه‌گیری است، انسان‌ها به این جنبه بیشتر از جنبه باطنی آن اهمیت می‌دهند، زیرا شناخت آثار و تبعات منفی حرام بودن غذا برای اکثر مردم امکان‌پذیر نیست و انسان‌ها نمی‌توانند به دلیل فقدان چشم برزخی و چشم بصیرت، ملکوت و باطن غذا و آثار و تبعات آن را ببینند.

امیرمومنان(ع) که چشم بصیرت ایشان به همه هستی از ملکوت تا جبروت و از ناسوت و لاهوت باز بود و به فرموده خود: لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا؛ اگر پرده‌ها فرو افتند هیچ بر یقین من افزوده نشود. (بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳)، حقیقت غذا و باطن آن را می‌دید و بوی خوش و ناخوش آن را می‌شنید و می‌یافت. ایشان بارها این حقیقت را هم به عمل و هم به قول بیان کرده است. از جمله با آهن گداخته در دستان برادرش عقیل نشان داد که حقیقت حرام خواری از بیت‌المال مسلمین چیست و حقیقت رشوه و ملکوت و باطن آن کدام است؟

روایت است که روزی اشعث بن‌قیس (که از منافقان کوردل و دشمنان سرسخت علی(ع) بود) تصمیم گرفت با ترفندهای مرموز، خود را به امیرمومنان علی(ع) نزدیک کرده و به گمان باطل خود شاید بتواند از بیت‌المال بهره بیشتری ببرد، حلوایی آماده کرد و شب هنگام به در خانه علی(ع) آمد و کوبه در را به صدا درآورد؛ علی(ع) در را گشود و او حلوا را تقدیم کرد اما علی(ع) از آن حلوا اظهار نفرت کرد. آن حضرت(ع) پس از قصه عقیل، این داستان را این گونه بیان می‌کند: شبی در کوبه را زدند و او حلوایی را آورد که گویا آن را با زهر مار خمیر کرده بود، به او گفتم: آیا این حلوا، بخشش است یا زکات و یا صدقه؟ زکات و صدقه بر ما خاندان حرام است.

اشعث گفت: نه زکات است و نه صدقه؛ بلکه هدیه است، علی(ع) فرمود: سوگمندان در سوگ تو بنشینند و مرگت باد! آیا از راه دین خدا وارد شده‌ای که مرا فریب دهی؟ آیا نظام عقل تو به هم خورده یا دیوانه شده‌ای و یا هذیان می‌گویی؟ سوگند به خدا اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر افلاک آن است به من ببخشند تا با گرفتن پوست حبه جویی از دهان مورچه‌ای، خدا را نافرمانی کنم؛ نخواهم کرد و به راستی که دنیای شما در نزد من، از برگی که ملخ آن را به دندان گرفته و آن را جویده است، پست‌تر می‌باشد؛ علی را به دنیای ناپایدار و خوشی آن چه کار؟! (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴)

ملکوت اعمال

همچنین دیگر معصومان به اشکال گوناگون، خواستند تا ملکوت اعمال خوب و بد انسان را بیان کنند تا انسان تنها به ظاهر فریبنده آن بسنده نکند.

عبدالله بن موسی بن جعفر(ع) گفت: از پدرم امام کاظم(ع) پرسیدم: دو فرشته که مامور ثبت اعمال نیک و بد انسان هستند، آیا از نیت انسان، هنگام گناه یا کار نیک اطلاع دارند یا نه؟

امام کاظم(ع) فرمودند: آیا بوی چاه و فاضلاب و بوی خوش، یکسان است؟ گفتم: خیر.

امام فرمود: هنگامی که انسان، نیت کار نیک کند نفسش خوش بو می‌شود (و فرشته مامور آگاهی می‌یابد) و اگر کار نیک را انجام داد؛ زبانش، قلم فرشته و آب دهانش مرکب او می‌شود و آن را ثبت می‌کند و هنگامی که اراده گناه کند، نفسش بدبو می‌گردد (و فرشته مامور، آگاهی می‌یابد) و اگر گناه را انجام داد؛ زبانش قلم و آب دهانش مرکب شده و آن را می‌نویسد. (اصول کافی، ج۲، ص ۴۲۹ حدیث۳، باب مایهم به الحسنه و السیئه)

در آیات قرآنی گاه به این ملکوت و باطن اعمال و کارهای انسانی اشاره شده است. از جمله در آیه ۱۲ سوره حجرات آمده است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره‌ای از گمانها گناه است و جاسوسی مکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. پس از خدا بترسید، که خدا توبه‌پذیر مهربان است.

در روایات مربوط به تجسم اعمال است که: الغیبه ادام کلاب اهل النار؛ غیبت غذای سگ‌های جهنم است. از امام حسین(ع) روایت است که اگر کسی در زندگی غیبت و بدگویی پشت سر مردم داشته باشد، هویت او به صورت سگی در خواهد آمد و روز قیامت به شکل سگ وارد صف محشر می‌شود. این سگ را به جهنم می‌برند و آنجا گرسنه می‌شود، آن غیبت‌هایی که در دنیا کرده بود، به صورت گوشت گندیده و گوشت مرده‌ای درمی‌آید و او باید آنها را بخورد. سگ جهنم کیست؟ در جواب این پرسش امام حسین(ع) می‌فرماید: کسی که غیبت کند و شخصیت دیگران را بکوبد. اینها تنها گوشه‌ای از تجسم اعمال انسان است وگرنه در قیامت همه اعمال تجسم می‌یابد.

درباره تاثیرات ملکوتی برخی از گناهان در روایات، بسیار سخن گفته شده مثلا در روایت است که تهمت زدن، قلب را تاریک کرده و ایمان را از آن زایل می‌کند. امام صادق(ع) فرمودند: «اذا اتهم المؤمن اخاه انماث الایمان من قلبه کما ینماث الملح فی‌الماء؛ همین که مؤمن برادر خود را تهمت زند، ایمانش از دلش زدوده شود (آب می‌شود)، چون نمک در آب. (اصول کافی، ج۴، ص۱۴۸)

*** استغفار موجب می‌شود تا وضعیت انسان بهبود یابد و آثار وضعی گناه و خطا به شکل عذاب دنیوی و بوی ناخوش جلوه‌گر نشود. براساس آیات و روایات، استغفار کارکردهای سه‌گانه‌ای چون دفع عذاب، رفع عذاب و جلب منفعت دارد.**

البته تأثیرات گناه را حتی افراد عادی نیز می‌توانند بفهمند؛ زیرا ملکوت و باطن کار، هر چند ظهور و بروز حسی ندارد، ولی آثار آن به‌گونه‌ای خود را نشان می‌دهد. بارها شده است که شما وقتی با یک نفر دیدار می‌کنید از او خوشتان نمی‌آید و یا در روزی دوست ندارید با کسی نشست و برخاست داشته باشید درحالی که روز پیش این‌گونه نبوده است. این تغییر در احوال آدمی به سبب گناه و آثار آن است. گاه می‌شود که انسان به شخصی گرایش دارد یا از او گریزان است ولی نمی‌داند چرا این‌گونه است ولی وقتی دقت شود می‌بیند که یا خودش مشکل دارد یا آن دیگری مشکل دارد. امام صادق(ع) در این‌باره فرمودند: انظر قلبک فاذا انکر صاحبک فان احدکما قد احدث؛ به دلت بنگر پس اگر دیدی که نسبت به رفیقت نگران هستی (و چیزی در دل داری) بدان که یکی از شما کار (گناه) تازه‌ای کرده است. (اصول کافی، ج۴، ص۴۶۹)

درمان بوی گند گناه با استغفار

بزرگان همواره از طریق بویایی ملکوتی خویش غذای حلال را از حرام تشخیص می‌دادند. برخی به درجاتی رسیده‌اند که بوی گند و تعفن را می‌فهمند چنانکه در کرامات آیت‌الله شیخ علی‌اکبر الهیان آمده که گوسفند طبخ شده در سر سفره با ایشان سخن گفت؛ زیرا بوی گند مردار بودن را در میان آن همه ادویه و تزیین می‌دید که این گوسفند پیش از ذبح براثر خفگی، مرده و حرام گوشت شده است و صاحب خانه از آن اطلاع نداشت درحالی که نوکر از بیم ارباب، واقعه را کتمان کرده بود تا توبیخ نگردد.

انسانها به‌طور اجتماعی زندگی می‌کنند و ناچار هستند که به خانه یکدیگر رفت و آمد کنند. از این‌رو ممکن است که از غذای حرام و شبهه‌ناکی بخورند که آثار آن در شخص بروز می‌کند هرچند که گناهی مرتکب نشده است و تکلیفی ندارد، ولی آثار وضعی آن باقی است؛ چنانکه شخصی اگر بی‌اختیار به جای آب، شرابی را بخورد که هرچند بر او گناه نوشته نمی‌شود اما آثار مستی بروز خواهد کرد. حرام‌خواری هم این‌گونه است.

گاه در مجالس می‌نشینیم و به سخنان دیگران گوش می‌دهیم که شامل دروغ، لغو، غیبت، تهمت و مانند آن است و ما به عللی نمی‌دانیم که طرف دروغ می‌گوید یا تهمت می‌زند. در این شرایط هرچند گناهی نکرده‌ایم ولی گرفتار آثار وضعی گناهان دیگران خواهیم شد.

پرسش این است که چگونه از بوی ناخوش و گند گناه رهایی یابیم و آثار و تبعات آن با ما نباشد؟ در پاسخ به این پرسش امیرمؤمنان علی(ع) از پیامبر گرامی(ص) نقل می‌فرماید که آن حضرت فرمود: تعطروا بالاستغفار لا تفضحنکم روائح الذنوب؛ با استغفار، خود را معطر و خوشبو کنید تا بوی متعفن گناهان شما را رسوا نسازد. (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۷۰؛ نیز بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲؛ أمالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۸۲)

اگر بخواهیم خودمان را از این بوی گند در امان نگه داریم باید پس از هر کاری که گمان می‌کنیم در آن خطا و گناهی مرتکب شده‌ایم، استغفار کنیم؛ زیرا استغفار موجب می‌شود که انسان در دنیا گرفتار عذاب الهی نشود. خداوند بصراحت در آیه ۳۳ سوره انفال می‌فرماید که دو عامل بازدارنده استغفار و وجود پیامبر(ص)، در اختیار امت است که بدان می‌توانند از عذاب الهی در امان بمانند.

امام صادق(ع) می‌فرماید: أن رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله کان لا یقوم من مجلس و ان خف حتی یستغفرالله عز و جل خمسا و عشرین مره؛ پیامبر(ص) از مجلسی برنمی‌خواست مگر این که بیست و پنج بار استغفار می‌کرد. (کافی، کلینی، ج ۲، ص ۵۰۴؛ و نیز عده الداعی، ۲۵۰)

این استغفار برای آن است که آثار سوء سخنان و رفتارهای دیگران در شخص باقی نماند و یا اگر کاری بیهوده و لغو باشد تاثیری نداشته باشد. همچنین امام صادق(ع) درباره سلوک پیامبر(ص) می‌فرماید: رسول خدا(ص) در هر روز هفتار بار از خدا عز و جل آمرزش می‌جست و به درگاه خدا عز و جل هفتاد بار توبه می‌کرد. راوی می‌گوید: گفتم: آیا ایشان این‌گونه می‌فرمود: استغفرالله ربی و اتوب الیه؟ حضرت در پاسخ فرمود: هفتاد بار می‌فرمود: استغفرالله، استغفر الله، و هفتاد بار می‌فرمود: اتوب الی‌الله، اتوب الی‌الله (کافی، کلینی، ج ۲، ص ۵۰۴)

استغفار موجب می‌شود تا وضعیت انسان بهبود یابد و آثار وضعی گناه و خطا به شکل عذاب دنیوی و بوی ناخوش جلوه‌گر نشود. براساس آیات و روایات استغفار کارکردهای سه‌گانه‌ای چون دفع عذاب، رفع عذاب و جلب منفعت دارد. پیامبر(ص) می‌فرماید: من لحقته شده او نکبه او ضیق فقال ثلاثین الف مره «استغفرالله و اتوب‌الیه» الا فرج‌الله تعالی عنه؛ کسی که گرفتار سختی، بیچارگی و فشار در زندگی می‌باشد، سی‌هزار مرتبه بگوید: استغفرالله ربی و اتوب الیه، پس قبل از اینکه از جایش حرکت کند، گشایش و رحمت خداوند شامل حالش می‌شود (مستدرک الوسائل، نوری، ج ۱۲، ص ۱۴۳)

امام علی(ع) نیز فرمودند: استغفار، روزی را زیاد می‌کند. (غررالحکم، ج ۲، ص ۲۵۲) و پیامبر (ص) نیز می‌فرماید: کسی که زیاد استغفار کند خداوند از هر اندوهی برایش گشایشی فراهم کند و از هر تنگنایی راه خروجی و از جایی که گمان ندارد روزی‌اش دهد. (تحف‌العقول، ص ۲۵۰)

***بزرگان همواره از طریق بویایی ملکوتی خویش غذای حلال را از حرام تشخیص می‌دادند. برخی به درجاتی رسیده‌اند که بوی گند و تعفن را می‌فهمند.**

***درک تبعات منفی حرام بودن غذا برای اکثر مردم امکان‌پذیر نیست و انسان‌ها نمی‌توانند به دلیل فقدان چشم برزخی و چشم بصیرت، ملکوت و باطن غذا و آثار آن را ببینند.**

چراغ راه

لزوم استفاده از تجارب

قال الامام‌العسکری(ع): فی التجارب علم مستأنف.

امام حسن عسکری(ع) می‌فرماید: در تجربه‌ها، علم و آگاهی جدیدی به انسان می‌رسد.[1]

۱- صحیفه امام حسن‌عسکری(ع)، ص۲۲۲

حکایت خوبان

پرهیز از خبرچین‌ها

داودبن قاسم می‌گوید: من به همراه حسن‌بن محمد عقیقی و عده‌ای، در زندان معروف خشیش زندانی بودیم که ابومحمد (امام عسکری)(ع) و برادرش جعفر نیز وارد شدند. در زندان ما مردی بود که خود را علوی معرفی کرده بود. همه ما از زندانی شدن حضرت ناراحت و نگران شدیم. حضرت روبه ما کرد و فرمود: اگر این مرد- که از شما نیست- در میانتان نبود، زمان آزادی شما را می‌گفتم، پس با دست به آن مرد اشاره کرد و از او خواست بیرون رود. بعد از بیرون رفتن وی به ما فرمود: «از این مرد برحذر باشید، او از شما نیست و همه اسرار شما را که به یکدیگر گفته‌اید در ورقه‌ای نوشته و در میان لباسهایش پنهان کرده است تا به خلیفه گزارش کند. یکی از زندانیان آن مرد را تفتیش کرد و آن نوشته را بیرون آورد. متوجه شدیم که همه اسرار ما را که بسیار مهم نیز بودند در آن نوشته است.[1] بنابراین مؤمن باید کسی باشد که امام علی(ع) فرمودند: «اشرف المؤمنین اکثرهم کیساً» شریف‌ترین مؤمنان زیرک‌ترین آنهاست. (غررالحکم و دررالکلم، ص۳۲۲)

۱- مناقب، ج۴، ص۴۲۴

پرسش و پاسخ

عوامل فردی کاهش رزق و روزی

پرسش:

براساس آموزه‌های وحیانی چه عواملی در عرصه فردی موجبات فقر و کاهش رزق و روزی انسان را فراهم می‌آورد؟

پاسخ:

در بعد فردی عوامل کاهش رزق و روزی به شخصیت افراد شامل: پندار، گفتار و کردار و اخلاق مربوط می‌شود، و با مراجعه به آیات و روایات عواملی همچون بیکاری، تنبلی، بی‌تدبیری یا سوءتدبیر، اخلاق بد، گناه و نافرمانی و... در شمار عوامل کاستی رزق و روزی به حساب آمده است. به بیان دیگر در مقایسه با عوامل افزایش دهنده رزق و روزی بسیاری از آنها در نقطه مقابل و متضاد با یکدیگر قرار می‌گیرند که فقدان عوامل افزایش دهنده، عوامل کاهش دهنده را به دنبال دارد. در اینجا به نحو اجمال به اهم عوامل کاهنده رزق و روزی می‌پردازیم.

۱- بیکاری و تنبلی

همچنان که کار و تلاش عامل افزایش دهنده رزق و روزی است، تنبلی، کسالت و تن‌پروری عامل کاهنده روزی انسان خواهد بود.

امام صادق(ع) در این زمینه می‌فرماید: «کسی که نسبت به پاکیزگی و نماز خود تنبلی و کسالت ورزد، امیدی به خیر آخرت او نیست و کسی که نسبت به انجام شایسته امور معاش خود تنبلی ورزد، امیدی به خیر دنیای او نیست. (وسایل الشیعه، ج۱۷، ص۵۹)

همچنین آن حضرت یاران و پیروان خود را از اینکه در تأمین معاش خود وابسته و سربار دیگران باشند برحذر داشته و آنان را به جنبش و فعالیت برای تأمین رزق خود دعوت می‌نمایند. «ولاتکسل عن معیشتک فتکون کدا علی غیرک» در معیشت خود کسالت و تنبلی پیشه مکن در غیر این صورت سربار دیگران خواهی شد. (همان)

علی(ع) تشبیه لطیفی «فقر» را محصول ازدواج بی‌حوصلگی و ناتوانی برمی‌شمرد: «هنگامی که اشیا با یکدیگر ازدواج کردند، کسالت و ناتوانی با هم ازدواج کردند و از آنان فقر متولد شد». (همان)

یکی از مصادیق کسالت و تنبلی، خواب بین‌الطلوعین است که علاوه بر آثار منفی بر جسم انسان، موجب کاهش رزق او نیز می‌شود.

امام صادق(ع) در این زمینه می‌فرمایند: «خواب صبح (بین طلوع فجر تا طلوع خورشید) شوم است و موجب طرد رزق، زشتی و زردی چهره و تغییر آن می‌شود... خداوند ارزاق را بین طلوع فجر تا طلوع خورشید تقسیم می‌کند. از خوابیدن در این هنگام بپرهیزید.» (مکارم الاخلاق